

وقت خنده

شخصی یک لوله آهنی را به دوش گذاشته و می رفت. از او پرسیدند: لوله آهنی را کجا می بری؟



متکا

شخصی یک لوله آهنی را به دوش گذاشته و می رفت. از او پرسیدند: لوله آهنی را کجا می بری؟

گفت: به جای متکا می برم، تا زیر سرم بگذارم.

گفتند: این خیلی سفت است. اذیت می شوی!

گفت: فکر آن را هم کردم. مقداری پنبه توی آن می گذارم!

راهنمایی

دیوانه ای کبریت را دائماً روشن می کرد و در آب فرو می برد. دیوانه ی دیگر پرسید: چرا؟ گفت: سکه پنج تومانی من در آب افتاده می خواهم پیدایش کنم.

دیوانه دومی گفت: این طور که نمی شود پول پیدا کرد. چون هرقدر هم کبریت روشن کنی و در آب فرو کنی، خاموش خواهد شد. باید کبریت را داخل آب کرده و همانجا روشن کنی، تا اصلاً خاموش نشود.

صدای آواز

در حیاط تیمارستان دکتر متوجه شد یکی از دیوانه ها دقیقه ای آواز می خواند و بعد بلافاصله می دود و دوباره همان کار را تکرار می کند. علت این کارش را پرسیدند. او گفت: به من گفته اند صدای آواز تو از دور خوش است. حالا من قدری می خوانم و بلافاصله با سرعت می دوم تا صدای خود را از دور بشنوم!!!

لباس کهنه

حمید: جواد چقدر قدت بلند شده حتماً خیلی خوشحالی.

جواد: آره خیلی خوشحالم چون قبلاً من لباس کهنه های پدرم را می پوشیدم ولی حالا او لباس کهنه های مرا می پوشد.

بعدی

یه نفر می ره مطب دکتر و می گه: آقای دکتر! مشکل من اینه که کسی منو تحویل نمی گیره. دکتر می گه: مریض بعدی!

جراحی لרزشی

شخصی تصادف کرده بود. او را به بیمارستان برده و روی تخت عمل جراحی قرار دادند. مصدوم متوجه شد که دکتر جراح، پیر است و دست هایش می لرزد؛ با نگرانی گفت: من خیلی می ترسم. پرستار جواب داد: اما هیچ نگران نباشید، درست است که دست دکتر می لرزد، اما موقع عمل همانطور که دست دکتر می لرزد، ما هم تخت را تکان می دهیم و جابجا می کنیم!